

فرار عمر در جنگ خیبر

علیرضا احمدی

مرکز حقایق اسلامی

الرحمة الرحمة الرحمة

چکیده

امام باید افضل خلقِ روی زمین باشد و تقدم مفضول بر افضل عقلاً قبیح است. و یکی از شرائط امام که افضلیت را به وجود می آورد شجاعت است. یعنی امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه آله وسلم نباید ترسو و بزدل باشد. و با توجه به رویکرد ابوبکر و عمر بن خطاب در تمامی غزوات و بالأخص غزوه خیبر، و ترس و فرار کردن آنها از جنگ، نمی توانند خودشان را به عنوان خلیفه معرفی کنند. و تنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام دلیرانه و با دلی مملو از شجاعت و ایمن، در مقابل دشمنان دین خدا ایستادند و پا به فرار نگذاشتند.

واژگان کلیدی: افضلیت، فرار، جنگ خیبر، عمر بن خطاب، شجاعت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مقدمه

یکی از شرایط امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، افضلیت است. به این معنا که امام در صفات و کمالات انسانی برتر بر دیگران است. از این رو متکلمان امامیه امام را در تمام کمالات و فضائل نفسانی و بدنی همچون علم، دین، تقوا، سخاوت، شجاعت، و بهره مندی از ثواب و پاداش اخروی برتر از سایر مردم می دانند. و معتقدند امام باید داناترین، شجاع ترین، سخاوتمند ترین، با تقواترین و با کمالات ترین فرد در تمامی صفات دیگر باشد، تا قبح تقدیم مفضول بر افضل صورت نپذیرد.

وکسی که فاقد این صفات کمالی باشد نمی توان به عنوان امام به او اقتداء کرد.

این مقاله در صدد بررسی یکی از مهمترین صفات امام، که همان شجاعت است، می باشد. که وجود این صفت دلالت بر افضلیت و عدم وجود آن دلالت بر مفضولیت می کند. که در این صورت، نمی توان مفضول را بر افضل مقدم کرد.

جنگ خیبر

غزوه خیبر آخرین رویارویی بین مسلمانان و یهودیان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در محرم سال هفتم هجری در منطقه خیبر اتفاق افتاد. در این غزوه، مسلمانان غنایم قابل توجهی بدست آوردند، از جمله منطقه فدک و چند قلعه دیگر، که خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد.

این غزوه نیز مانند سایر غزوات دیگر، صحنه دلاوری های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بود. شکل گیری این جنگ به این سبب بود که یهودیان خیبر به یهودیان اخراج شده از مدینه پناه دادند و برخی از قبائل عرب را برای جنگ با مسلمانان تحریک کردند.

حکم گریز از جنگ

بی تردید فرار از میدان جنگ، یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود که هم عقلاً و هم از نظر شرع، عملی ناپسند است، و قرآن و روایات به شدت با این عمل مخالفت کرده‌اند. به ویژه در قتال با مشرکین که قبضش شدیدتر است.

حکم فرار در قرآن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

ای اهل ایمان! هنگامی که با کافران در حالی که بر ضد شما لشکرکشی می‌کنند روبرو می‌شوید، به آنان پشت نکنید [و نگریزید] و هر کس در آن موقعیت به آنان پشت کند [و بگریزد] سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر [اینکه گریزش برای انتخاب محلی دیگر] جهت ادامه نبرد بادشمن، یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد.^۱

حکم فرار از جنگ در روایات

روایات بسیاری نیز در منابع روایی اهل سنت در حرمت فرار از جنگ وارد شده است که به یک روایت اشاره می‌کنیم محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می‌نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمودند: از هفت چیز که سبب ورود و بقاء در آتش می‌شود بپرهیزید. سؤال شد این هفت چیز کدامند؟ فرمود: شرک به خداوند، کشتن انسانی که خداوند ریختن

خونش را حرام کرده است، مگر در صورت جرم باعث قتل، خوردن ربا و مال یتیم، فرار از جبهه جنگ و تهمت به زنان مؤمن که دامن آنان از آلودگی پاک است.^۲

مسلم بن حجاج نیشابوری هم همین حدیث را در صحیحش نقل کرده است.^۳

ابن حزم اندلسی درباره حکم فرار از جنگ می گوید:

وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَفِرَّ عَنْ مُشْرِكٍ، وَلَا عَنْ مُشْرِكَيْنِ وَلَوْ كَثُرَ عَدَدُهُمْ أَصْلًا؛ لَكِنْ يَنْوِي فِي رُجُوعِهِ التَّحِيَّزَ إِلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ إِنْ رَجَا الْبُلُوغَ إِلَيْهِمْ، أَوْ يَنْوِي الْكُرَّ إِلَى الْقِتَالِ، فَإِنْ لَمْ يَنْوِ إِلَّا تَوَلَّيْتَهُ دُبْرَهُ هَارِبًا فَهُوَ فَاسِقٌ مَا لَمْ يَتُبْ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ» و «وَمَنْ يُوْهُمُ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ»

«برای مسلمان جایز و حلال نیست که از مشرک و یا از مشرکین فرار کند، هر چند که زیاد باشند و اگر قصد عقب نشینی هم داشته باشد باید به این نیت باشد که با پیوستن به دیگر مسلمانان جنگ با آنان را ادامه دهد، در غیر این صورت فاسق خواهد بود، مگر توبه کند. خداوند می فرماید: ای اهل ایمان! هرگاه با تهاجم کافران در میدان کارزار روبرو شدید، مبادا از بیم آنان پشت به دشمن کرده و از جنگ بگریزید. هر کس در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد، به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود.»

حالا که حکم فرار از نبرد از منظر قرآن و روایات اهل سنت مشخص شد، اگر کسی از جنگ فرار کند در واقع به اسلام پشت کرده است و عامل به قرآن و سنت نبوی نبوده است لذا به روایاتی اشاره می کنیم که فرار عمر بن خطاب از جنگ خیبر را تأیید می کند، که فرار وی نه تنها به عنوان عقب نشینی که یک نوع آرایش جنگی است، نبوده است. بلکه به خاطر تضعیف روحیه مسلمانان و ترس از نبرد بوده است. این در حالی است که مجموع روایات، نشان گر این معنا است که در جنگ های دیگر هم، عمر فرار را بر قرار ترجیح داده است.

۲ صحیح البخاری، ۱۷۵/۸.

۳ صحیح المسلم، ۹۲/۱.

۴ المحلی بالآثار، ۳۴۲/۵.

روایات فرار عمر در جنگ خیبر

روایت اول به نقل از حاکم نیشابوری

أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُحِبُّوِيُّ، بِمَرَوْ، ثنا سَعِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، ثنا نُعَيْمُ بْنُ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْحَنَفِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «سَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا أَتَاهَا بَعَثَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، وَبَعَثَ مَعَهُ النَّاسَ إِلَى مَدِينَتِهِمْ أَوْ قَصْرِهِمْ، فَقَاتَلُوهُمْ فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ هَزَمُوا عُمَرَ وَأَصْحَابَهُ، فَجَاءُوا يُجَبِّنُونَهُ وَيُجَبِّنُهُمْ فَسَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» الْحَدِيثُ. «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ.»

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف خیبر رفت، عمر را با گروهی به طرف اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، مدتی نگذشته بود که عمر و یارانش گریختند. پس از بازگشت، عمر، یارانش را متهم به ترسیدن می کرد و آن ها، عمر را. پیامبر ناراحت شد.

و حاکم تصریح به صحت این روایت می کند و

روایت دوم به نقل از سیوطی

عن علی قال: سار رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إلى خيبر فلما أتاه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بعث عمر ومعه الناس إلى مدينتهم أو إلى قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه فجاء يجبنونه فساء ذلك رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال لأبعثن عليهم رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يقاتلهم حتى يفتح الله له ليس بفرار فتناول الناس لها ومدوا أعناقهم يرونه أنفسهم رجاء ما قال فمكث رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ساعة فقال أين على فقالوا هو أرمد قال ادعوه لي فلما أتته فتح عيني ثم نفل فيها ثم أعطاني اللواء فانطلقت به سعيًا خشية أن يحدث رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فيهم حدثًا أو في حتى أتيتهم فقاتلتهم فبرز مرحب يرتجز وبرزت له أرتجز كما يرتجز حتى التقينا فقتله الله بيدي وانهمزم أصحابه فتحصنوا وأغلقوا الباب فأتينا الباب فلم أزل أعالجه حتى فتحه الله [ابن أبي شيبه، والبخاري وسنده حسن]

علی علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف خیبر رفت، عمر را با گروهی به طرف اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، مدتی نگذشته بود که عمر و یارانش گریختند. پس از بازگشت، عمر یارانش را

متهم به ترسیدن می‌کرد و آن‌ها عمر را. پیامبر ناراحت شد و فرمود: مردی را به این جنگ خواهیم فرستاد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. او با خیریان خواهد جنگید تا پیروز شود.

حاضران گردن‌ها را دراز کردند تا ببیند چه کسی این سعادت را به دست می‌آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحظه‌ای مکث کرد سپس فرمود: علی کجاست؟ گفتند او چشم درد دارد. فرمود او را صدا بزنید، هنگامی که محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آب دهانش را بر چشم مالید، پرچم را به دستم داد، به سرعت حرکت کردم تا تصمیم دیگری بر تغییر من ایجاد نشود، با دشمن وارد جنگ شدم، مَرَحَب به میدان آمد و رجز می‌خواند، من نیز به میدان رفتم و رجز خواندم تا با یکدیگر درگیر شدیم، سرانجام خداوند این پهلوان نامی یهود را به دست من از بین برد، یارانش متفرق شدند و به طرف قلعه، عقب‌نشینی کردند و درها را بستند، پشت در ورودی قلعه آمدم و آن قدر پافشاری کردم تا خداوند آن را گشود. سند این حدیث «حسن» است»^۶

روایت سوم به نقل از ذهبی

عن عبد الرحمن بن أبي لیلی قال: كان علي يلبس في الحر والشتاء القباء المحشو الثخين وما يبالي الحر، فأتاني أصحابي فقالوا: إنا قد رأينا من أمير المؤمنين شيئاً فهل رأيته؟ فقلت: وما هو؟

قالوا: رأينا يخرج علينا في الحر الشديد في القباء المحشو وما يبالي الحر، ويخرج علينا في البرد الشديد في الثوبين الخفيفين وما يبالي البرد، فهل سمعت في ذلك شيئاً؟ فقلت: لا. فقالوا: سل لنا أباك فإنه يسمر معه.

فسألته فقال: ما سمعت في ذلك شيئاً. فدخل عليه فسمر معه فسأله فقال علي: أو ما شهدت معنا خيبر؟ قال: بلى. قال: فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين دعا أبا بكر فعقد له وبعثه إلى القوم، فانطلق فلقي القوم، ثم جاء بالناس وقد هزموا؟ فقال: بلى. قال: ثم بعث إلى عمر فعقد له وبعثه إلى القوم، فانطلق فلقي القوم فقاتلهم ثم رجع وقد هزم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله عليه غير فرار» فدعاني فأعطاني الراية، ثم قال: اللهم اكفه الحر والبرد، فما وجدت بعد ذلك حراً ولا برداً.^۷

عبد الرحمن بن أبي لیلی می‌گوید: علی [علیه‌السلام] در تابستان و زمستان لباس ضخیم می‌پوشید، دوستانم گفتند: از امیر مؤمنان علی [علیه‌السلام] عملی تعجب‌آور می‌بینیم، گفتم چه چیزی؟ گفتند: در هوای گرم لباس ضخیم می‌پوشد و در سرمای شدید لباس نازک، آیا تو چیزی در این باره شنیده‌ای؟

۶-جامع الأحادیث، ۴۲۳/۳۰

۷-تاریخ الإسلام، ۴۱۲/۲

گفتم نشنیده‌ام، گفتند: پدرت همیشه همراه علی [علیه‌السلام] است از او بپرس. از پدرم پرسیدم گفت: چیزی نمی‌دانم، ولی خودش نزد علی [علیه‌السلام] رفت و پرسید، علی [علیه‌السلام] فرمود: مگر در خیبر همراه ما نبودی؟ گفتم: آری بوده‌ام. فرمود: مگر ندیدی رسول خدا ابوبکر را با عده‌ای برای فتح خیبر فرستاد، ولی او شکست خورد و برگشت. سپس عمر را فرستاد، او هم شکست خورده بازگشت؟ گفتم آری شاهد بودم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که به دست وی خیبر فتح خواهد شد. آن‌گاه مرا صدا زد و پرچم را به دست من داد و برای من دعا کرد و عرضه داشت: خداوندا! او را از سرما و گرما حفظ کن، از آن لحظه بود که سرما و گرما را احساس نکرده و به من آسیبی نمی‌رسد.

روایت چهارم به نقل از ابن عساکر

«فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث أبا بكر وعقد له لواء فرجع وقد انهزم فبعث عمر وعقد له لواء فرجع منهزما بالناس فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله له ليس بفرار»^۸

در روز خیبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به خود فراخواند و لواء جنگ را برای فتح خیبر به او داده اما ابوبکر در حالیکه شکست خورد از میدان جنگ فرار کرد بازگشت.

سپس رسول خدا عمر را صدا کرد و لواء جنگ را به او سپرد اما عمر نیز با عده‌ای از مردم شکست خورد و فرار کرد.

فلذا رسول الله فرمودند: پرچم و لواء جنگ را به کسی می‌دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد. و خداوند او را به فتح و پیروزی می‌رساند و هیچگاه فرار نمی‌کند. و لواء جنگ را به علی ابی طالب علیهما السلام سپرده شد و قلعه خیبر فتح شد.

نتیجه

روایاتی از اهل سنت تقدیم شد که سند آنها صحیح و بدون خدشه است و بر این امر دلالت می‌کند که ابوبکر و عمر در جنگ خیبر گریزان بودند و می‌ترسیدند. و در واقع مطلب، هیچ بهره‌ای از صفت شجاعت نبرده بودند.

در این روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطالبی را بیان فرمودند که حقیقت امر روشن می شود. اول اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اعطای پرچم را به کسی مشروط کرد که خداوند متعال و پیامبر آن شخص را دوست دارند و در مقابل آن شخص هم خداوند و پیامبر را دوست دارد. پس مشخص می شود، عمر که ترسیده بود و فرار کرد، مورد محبت خداوند و رسولش نبود و او هم خداوند و رسولش را دوست نداشت. پس سزاوار این رایت نبود تا بتواند فتح خیبر کند در این صورت افضلیت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بر سایر خلق مشخص می شود.

دوم اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صفت دیگری برای آن شخص بیان فرمودند و آن هم «غیر فرار» بود؛ یعنی کسی که در هنگام جنگ از ترس فرار نمی کند و شجاعت در او نقش پیدا کرده است. درحالی که عمر از جنگ فرار کرد و ترسیده بود.

دلایل فرار عمر در جنگ خیبر

۱. ترس

اولین علتی که باعث شد عمر از جنگیدن فرار کند ترسیدن بود. چون کسانی که با عمر می‌جنگیدند او را ترسو می‌خواندند و عمر هم آنان را ترسو می‌خواند. این ساده‌ترین و روشن‌ترین دلیل برای فرار عمر بود البته جای سؤال است که چگونه می‌شود به کسی به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اقتداء نمود که شجاع نیست. و چه بسا اگر جنگی اتفاق بیفتد در اینگونه موارد جان مسلمین را به خطر بیندازد. و دیگر کسی به او اعتماد نخواهد کرد زیرا یکی از شرائط امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «شجاع بودن» است که متکلمین اهل سنت این شرط را برای امام لازم می‌دانند.

قاضی ایچی در شرح مواقف ذیل شرائط امام می‌گوید:

«المقصد الثاني في شروط الامامة..... شجاع) قوى القلب (ليقوي على الذب عن الحوزة) و الحفظ لبيضة الاسلام بالثبات في المعارك.»^۹

قاضی ایچی: مقصد دوم در شروط امامت.... شجاع بودن امام است و باید دلی قوی داشته باشد. این شرط بدین جهت لازم است که امام قدرت و توانایی کافی را داشته باشد تا از مملکت و کیان اسلام دفاع کرده و در جنگ‌ها با شجاعت و دلاوری، اساس اسلام و دین را حفظ کند.

و همچنین تفتازانی در شرح مقاصد می‌آورد:

المبحث الثاني الشروط التي تجب في الامام

«قال: المبحث الثاني؛ التكليف و الحرية و الذكورة و العدالة، و ذلك ظاهر. و زاد الجمهور الشجاعة ليقيم الحدود، و يقاوم الخصوم»^{۱۰}

مبحث دوم شروطی که در امام لازم است

مكلف بودن، آزاده بودن، مرد بودن، عادل بودن که اینها ظاهر و روشن است. و جمهور شجاع بودن امام را اضافه کرده‌اند تا این که اقامه حدود الهی کند و در مقابل دشمن مقاومت کند.

۹ شرح المواقف، ۳۴۹/۸.

۱۰ شرح المقاصد، ۲۴۳/۵.

دفاع از کیان اسلام و حفظ حدود و ثغور آن، فداکاری و از خود گذشتگی می‌خواهد. لذا در شرع انور، امر به جهاد شده است و قرآن، مجاهدان در راه حق را بر آنان که از زیر بار جهاد شانه خالی می‌کنند، برتری داده است: «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^{۱۱}

جهاد و فداکاری، در سایه شجاعت و قوت قلب، حاصل می‌گردد و اگر امام جامعه، خود ترسو باشد، مسلماً امت هم ترسو خواهند بود و راه برای عوامل نفوذ بیگانه، باز می‌شود و از این رهگذر، آفات مختلفی دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی خواهد شد.

بنابراین، شجاع بودن والی، امری بدیهی است که احتیاج به استدلال ندارد.

علاوه بر اینکه؛ اشجع بودن، از آن جهت لازم است که اگر در میان جامعه اسلامی، کسانی باشند که از امام جامعه، شجاع‌تر باشند، مسلماً دل‌های مردم از روی اخلاص، در پی امام جامعه نخواهد بود و هدف از امامت، که پیشوایی جامعه‌ی اسلامی است، محقق نخواهد شد. علاوه بر این، قبح تقدیم مفضل، ایجاب می‌کند که امام، اشجع باشد. و حال آن‌که اشاعره و معتزله، برای پوشاندن این ضعف در خلفاء شجاع بودن را شرط می‌دانند، ولی اشجع بودن را لازم نمی‌شمارند.

شرط شجاعت در امام و خلیفه مسلمانان از یک طرف، و فرار ابوبکر و عمر در مواقع حساس زندگانی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از طرف دیگر، عالمان اهل سنت را دچار گرفتاری کرده و آنان را به فکر و چاره‌اندیشی افتاده‌اند.

کسانی همچون ابن تیمیه در این موارد تشکیک می‌کنند. برای نمونه سخنان او را در پاسخ علامه حلی ملاحظه کنید. علامه حلی در منهاج الکرامه می‌گوید:

هفتمین دلیل نقلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی است که همه اهل تسنن آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند. بر اساس این حدیث، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیست و نه شب منطقه خیبر را مقایسه کرد. پرچمدار سپاه اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی ناگاه حضرتش چشم درد گرفت؛ به گونه‌ای که از ادامه سفر باز ماند.

در این هنگام دلیر مرد خیبری، مرحب یهودی به میدان آمد و مبارز طلبید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را خواست و به او فرمود: پرچم را بگیر و برو.

ابوبکر در میان گروهی از مهاجران به میدان جنگ رفت. با تلاش فراوان به مبارزه پرداخت، ولی کاری از پیش نبرد و فراری برگشت.

صبح روز بعد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمر را به همان کیفیت فرستاد. او نیز فوری، ترسان و بیمناک برگشت؛ در حالی که یاران خود را به ترس از دشمن متهم می کرد [و آن ها نیز او را ترسو می خواندند].

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی را نزد من بیاورید.

عرض کردند: علی علیه السلام چشم درد دارد.

پیامبر با اشاره به فرار ابوبکر و عمر از جبهه جنگ و عقب نشینی آن ها به یاران خود فرمود:

أرونيه تروني رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله [ياخذها بحقها] کرار غیر فرار؛

او را به من نشان دهید که راد مردی را به من نشان می دهید که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. او شایسته به حق این پرچم است، هم همراه به دشمن شورش می برد و عقب نشینی نمی کند. اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام را به حضور حضرتش آوردند. پیامبر قدری از بزاق دهان مبارکش را با دستش به چشمان و سر علی علیه السلام مالید. فوری چشمان دلاور مرد الهی بهبود یافت.

پیامبر پرچم را بدست امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد. رادمرد سپاه اسلام به دشمن یورش برد، مرحب خیبری را کشت و خدای سبحان با دست با کفایت آن حضرت مسلمانان را پیروز کرد.

در این حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی علیه السلام را با اوصافی توصیف کرد که نشان گر این است که دیگران این ویژگی ها را ندارند. همین ویژگی ها بر فضیلت و برتری علی علیه السلام دلالت دارد، پس همو امام است.^{۱۲}

علامه حلی در جای دیگر از همین کتاب می گوید:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردم بود؛ به گونه ای که با شمشیر آن دلاور مرد، پایه های اسلام استوار شد و ستون های ایمان بلند گردید.^{۱۳}

۱۲ در مسیر رستگاری، ۳۰۱-۳۰۳

۱۳ همان، ۳۲۹

ابن تیمیه در پاسخ علامه حلی که می گوید: « علی بن ابیطالب علیهما السلام شجاع ترین مردم است » می نویسد: این سخن دروغ بوده و حقیقت ندارد؛ چراکه شجاع ترین مردم رسول خدا است.^{۱۴}

حالا در پاسخ او می گوییم: آیا بحث ما درباره شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود؟

آیا کسی در شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شک دارد؟

بحث ما درباره خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که آیا علی بن ابیطالب علیهما السلام است

یا ابوبکر و عمر؟ آیا علی بن ابیطالب علیهما السلام شجاع ترین مردم است یا ابوبکر و عمر؟

سخن ما در مسئله امامت و شرایط آن است که یکی از شرط های لازم و مورد اتفاق بین مسلمانان شجاعت امام

است، حال ما می خواهیم بدانیم این صفت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در چه کسی وجود داشته

است و همگان شجاع ترین مردم را چه کسی می دانند؟

ابن تیمیه برای فرار عمر در جنگ خیبر و ترسو بودن آن توجیهی را ذکر می کند، وی می گوید:

اگر شما می گوید که علی، اهل جهاد و جنگ بوده، ما می گوییم: عمر بن خطاب نیز اهل جهاد و جنگ در راه خدا

بوده است، ولی باید دانست که جنگ بر دو قسم است:

۱. جنگ با شمشیر

۲. جنگ با دعا

عمر بن خطاب با دعا، در راه خدا جنگ کرده است.^{۱۵}

ملاحظه می کنید که چگونه ابن تیمیه بحث را بی راهه می کشاند و مغالطه می کند؟

زیرا پاسخی برای پرسش ندارد؛ که چرا ابوبکر و عمر در جنگ گریختند؟ چرا که خود ابن تیمیه و دیگر عالمان اهل

سنت می دانند که ابوبکر و عمر در بیشتر جنگ ها از صحنه نبرد فرار می کردند و آن دو هرگز در راه خدا نتوانستند

حتی یک نفر را به قتل برسانند، وی تصریح می کند که عمر گروهی از کفار را با دعا به قتل رساند و این هیچ مانعی

ندارد!!!

در پاسخ وی می گوییم: اگر با دعا کردن مشکل جنگ ها حل می شود و پیروزی و غلبه صورت می گیرد پس چه

لزومی داشت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای مقابله با مشرکین لشکر کشی کند و خون خیلی از مسلمانان

۱۴ منهاج السنه، ۷۶/۸

۱۵ همان، ۸۷/۸

ریخته شود؟! در مدینه می ماندند، هم خود ایشان برای پیروزی دعا می کردند که قطعاً دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مستجاب می شود، و هم به اصحاب توصیه به دعا کردن، می فرمودند نه به لشکر کشی علیه کفار. هیچ شکی نیست که ابوبکر و عمر در جنگ احد صحنه نبرد را خالی نموده و فرار کردند که پیشوایان اهل سنت هم به این امر معترف هستند. پس فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر یک امر تازه و جدیدی برای اهل سنت نیست که نیاز به توجیه داشته باشند.

ابن ابی الحدید نیز در شعری فرار ابوبکر و عمر را در جنگ خیبر اینگونه به زبان شعر در آورد و مذمت می کند:

و ما انس لا انس اللذین تقدما و فرهما و الفرقد علما حوب

هر چه را فراموش کنم فرار کردن این دو نفر (عمر و ابوبکر) را فراموش نمی کنم با اینکه می دانستند که فرار از جنگ گناه است.

و للرایة العظمی و قد ذهبها بها ملابس ذل فوقها و جلابیب

پرچم بزرگ و پر افتخار پیغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گریختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانیدند.

یشلهما من ال موسی شمر دل طویل نجاد السیف اجید یعبوب

قهرمان قویدلی از آل موسی (مرحب) آندو را راند در حالی که تیغ تیز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود.

یمج منونا سیفه و سنانه و یلهب ناراً غمده و الانایب

از شمشیر و نیزه او مرگ می ریخت و از غلاف تیغش آتش زبانه می کشید (آنها چون مرحب را چنین دیدند فرار کردند).

عذرتکما ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس محبوب

من عذر شما دو نفر را (که از ترس مرحب فرار کردید) می پذیرم زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوست دار زندگی است.

لیکره طعم الموت و الموت طالب فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب

هر وقت مرگ به سراغ شما می آید آنرا دوست ندارید آن وقت چگونه ممکن است خود به سراغ مرگ روید و از آن لذت ببرید.

دعا قصب العلیا یملکها امرؤ بغیر أفا عیل الدنائة مقضوب

شما (دو تن، مرد این میدان نیستید بهتر که) آن را ترک گوئید و بگذارید راد مردی (علی علیه السلام) آن را مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگی اش ننشسته است.

یری ان طول الحرب و البؤس راحة و ان دوام السلم و الخفض تعذيب
او چنان کسی است که طولانی شدن جنگ و سختی را راحتی می داند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب می شمارد.

فلله عينا من راه مبارزا و للحرب كأس بالمنية مقطوب
خوشا به حال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه ببیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است.
جواد علا ظهر الجواد و اخشب تزلزل منه فى النزال الاخشيب
بخشنده قویدلی که سوار بر اسب تیز رو بوده و به هنگام جنگ کوهها (از ترس او) بلرزه در آیند.
و اصلت فيها مرحب القوم مقضبا جرازا به جبل الامانى مقضوب
و مرحب در آن جنگ شمشیر برنده ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها بوسیله آن قطع می شد.
فاشربه كأس المنية احوس من الدم طعيم و للدم شريب^{۱۱}
پس شجاع پر دلی (علی علیه السلام) کاسه مرگ را به او نوشانید و در جنگها (برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود.

۲. نفاق

دومین دلیلی که عمر از جنگ گریخت نفاق و کفر درونی بود.
نمونه ای از کفر و نفاق عمر بن خطاب را بیان می کنیم.
بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر «وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» گفته اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترور نمایند؛ چنانچه بیهقی در دلائل النبوه و سیوطی در الدر المنثور می نویسند:

بیهقی در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه به مسیر خود ادامه می داد، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند، و تصمیم

گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه‌های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود: هر کس میل دارد از راه بیابان برود؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می‌گذرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند، و صورت‌های خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود، حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند، و به عمار فرمود: مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد، در این هنگام که راه می‌رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند، که از پشت سر حرکت می‌کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت به غضب آمد، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند، حذیفه به طرف آن‌ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت، بر صورت مرکب‌های آن‌ها زد و خود آن‌ها را هم مضروب کرد، و آن‌ها را شناخت، پس از این جریان خداوند آن‌ها را مرعوب نمود و آن‌ها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آن‌ها داخل شدند.

بعد از رفتن آن‌ها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید، و پیغمبر فرمود: حرکت کنید، و با شتاب از عقبه خارج شدند، و منتظر بودند تا مردم برسند، پیغمبر اکرم فرمود: ای حذیفه شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان را شناختم، و چون شب تاریک بود، و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند، از تشخیص آن‌ها عاجز شدم. حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند؟

گفتند: مقصود آنان را ندانستیم، فرمودند: این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه به زیر اندازند، عرض کرد:

یا رسول الله! امر کنید تا مردم گردن آن‌ها را بزنند، فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می‌کند و آن‌ها را می‌کشد.

سپس رسول خدا آن‌ها را معرفی کرد و فرمود: شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید.^{۱۷}

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌اند روشن نیست. برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آورده است. وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْقَاءَهُ مِنَ الْعُقْبَةِ فِي تَبُوكَ.^{۱۸}

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص؛ قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند.

البته ابن حزم، وقتی این حدیث را نقل می‌کند، تنها اشکالی که به روایت دارد، وجود ولید بن عبدالله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می‌گوید که این روایت موضوع و کذب است.

تصحیح سند روایت

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبدالله نقل می‌کنیم تا بینیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است.

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت، ولید بن عبدالله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقة خوانده‌اند؛

۱. ابن حجر عسقلانی

۱۷ عن عروة قال رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قافلا من تبوك الى المدينة حتى اذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله صلى الله عليه وسلم ناس من اصحابه فتأمروا ان يطرحوه من عقبه في الطريق فلما بلغوا العقبة ارادوا ان يسلكوها معه فلما غشيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر خبرهم فقال من شاء منكم ان ياخذ بطن الوادي فانه اوسع لكم واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم العقبة واخذ الناس ببطن الوادي الا النفر الذين مكروا برسول الله صلى الله عليه وسلم لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بامر عظيم وامر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان رضى الله عنه وعمار بن ياسر رضى الله عنه فمشيا معه مشيا فامر عمارا ان ياخذ بزمام الناقة وامر حذيفة يسوقها فبينما هم يسرون اذ سمعوا وكزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وامر حذيفة ان يردهم وابصر حذيفة رضى الله عنه غضب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وابصر القوم وهم متلثمون لا يشعروا انما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين ابصروا حذيفة رضى الله عنه وظنوا ان مكرهم قد ظهر عليه فاسرعوا حتى خالطوا الناس واقبل حذيفة رضى الله عنه حتى ادرك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما ادركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش انت يا عمار فاسرعوا حتى استنوا باعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط احدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم متلثمون فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل علمتم ما كان شأنهم وما ارادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فانهم مكروا ليسيروا معي حتى اذا طلعت في العقبة طرحوني منها قالوا افلا تامر بهم يا رسول الله فضرب اعناقهم قال اكره ان يتحدث الناس ويقولوا ان محمدا وضع يده في اصحابه فسماهم لهما وقال اكتماهم. الدر المنثور، ۲/۴۲۳ و دلائل النبوة، ۵/۲۵۶

ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الاطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب درباره ولید بن عبدالله بن جمیع می‌نویسد:

الولید بن عبدالله بن جمیع الزهری المکی نزیل الکوفه صدوق.^{۱۹}

۲. ابن سعد

ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

الولید بن عبدالله بن جمیع الخزاعی من انفسهم وکان ثقة وله احادیث.^{۲۰}

۳. مزی

مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد:

قال عبدالله بن احمد بن حنبل عن ابيه، و ابو داود: ليس به باس. وقال اسحاق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة.

وكذلك قال العجلي وقال ابو زرعة: لا باس به وقال ابو حاتم: صالح الحديث.^{۲۱}

۴. ذهبی

ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در میزان الاعتدال در باره ولید بن جمیع می‌نویسد

وثقه ابن معین، والعجلي. وقال احمد و ابو زرعة: ليس به باس. وقال ابو حاتم: صالح الحديث.^{۲۲}

در نتیجه ولید بن عبدالله بن جمیع ثقة است و به تبع آن این روایت نیز کاملاً صحیح است.

۱۹ تقریب التهذیب، ۵۸۲

۲۰ الطبقات الکبری، ۳۵۴/۶

۲۱ تهذیب الکمال، ۳۶/۳۱-۳۷

۲۲ میزان الاعتدال، ۳۳۷/۴

نتیجه

با توجه به اینکه عمر بن خطاب از فراریان جنگ خیبر بود و بعض روایات تصریح می کنند که عمر ترسیده بود؛ آیا کسی که شجاع نباشد و از جنگ گریزان، می تواند به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد؟! در صورتی که متکلمین اهل سنت یکی از شرط هایی را که برای امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لازم می شمارند شجاعت است.

چگونه می شود امامت کسی را پذیرفت که بزدل است و از کیان و بیضه اسلام نمی تواند دفاع کند؟ در واقع به کسی باید اقتداء کرد و او را حقیقتاً به عنوان امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد که در جنگ ها کنار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از اسلام دفاع می کرد و دلیر و راد مرد بود.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین

منابع و مأخذ

١. القرآن الكريم
٢. محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، نشر: دار طوق النجاة مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ يكم 1422 هـ.
٣. مسلم بن حجاج نيشابوري، صحيح مسلم، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، 1412 هـ.
٤. أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الاندلسي، المحلى بالآثار، تحقيق: عبدالغفار سليمان البنداري، دارالكتب العلمية، بيروت.
٥. أبو عبدالله محمد بن عبدالله، حاكم نيشابوري، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٦. جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر، سيوطي، جامع الاحاديث، چاپ يكم، 1423.
٧. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، الذهبي، تحقيق: عمر عبد السلام التدمري، دارالكتب العربي، بيروت، چاپ دوم، 1413 هـ.
٨. أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، 1419.
٩. ايجي، ميرسيد شريف، شرح المواقف، نشر الشريف الرضي، افسست قم، چاپ يكم، 1325 ق.
١٠. سعدالدين، التفتازاني، شرح المقاصد، نشر الشريف الرضي، افسست قم، چاپ يكم، 1409 ق.
١١. ابوالعباس تقى الدين احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، منهاج السنة النبوية، تحقيق: دكتور محمد رشاد سالم.
١٢. القصائد الهاشميات والقصائد العلويات، الناشر مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
١٣. عبد الرحمن بن أبي بكر بن محمد ابن سابق الدين الخضير، السيوطي، الدر المنثور في تفسير الماثور، دارالفكر، بيروت.
١٤. ابوبكر احمد بن حسين، بيهقي، تخريج: دكتور عبدالمعطي قلجعي، دلائل النبوة، چاپ يكم.
١٥. أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد، ابن حجر العسقلاني، تقريب التهذيب، تحقيق: محمد عوامة، دارالرشيد، سوريا، چاپ يكم، 1406 هـ.

١٦. أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: احسان عباس، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، 1968 م.
١٧. يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكي أبي محمد القضاعي الكلبي المزي، تهذيب الكمال، تحقيق: بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، 1400.
١٨. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، الذهبي، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق: على محمد البجاوي، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، 1382.
١٩. در مسير رستگاری برگردانی از اثر گرانسنگ منهاج الكرامة، علامه جمال الدين حسن بن يوسف حلي، ترجمه و نگارش، محمد حسين رحيميان، نشر روضة العباس، قم، چاپ يكم، 1392 هـ.ش.